هو العلیم

فلسفهٔ دعا و شرایط استجابت (۳)

مبانی اخلاق ـ مجلس نهم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

طهران، مسجد قائم، شب ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۷ هجری قمری

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بسمِ اللَه الرّحمٰنِ الرّحيم

بارِئِ الخَلائقِ أجمَعين باعثِ الأنبياءِ و المُرسَلين

و الصّلاةُ و السَّلامُ عَلیٰ أشرَفِ السُّفراءِ المُكرَّمين أفضَلِ الأنبياءِ و المُرسَلين

حَبيبِ إلهِ العالَمين أبیالقاسمِ محمّدٍ و عَلیٰ آلهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين

و لعنةُ اللَه عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعين مِنَ الآن إلیٰ يومِ الدّين

شدّت اهمّیت دعا در شب قدر به‌سبب تعیین مقدّرات سال

قال اللَه الحكيمُ فی كِتابهِ الكَريم:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ﴾.[1]

خدا می‌فرماید:

«بندگان من اگر از من سؤالی کنند، من به آنها نزدیکم و تقاضای دعاکننده را برآورده می‌کنم؛ بنابراین همه به من التجا پیدا کنند و از من درخواست کنند تا اینکه به رشد و به سعادت برسند.»

سابقاً عرض شد که دعا یکی از ارکان مهمّ دین است؛ چون بزرگ‌ترین عمل در دین، عبادت و بزرگ‌ترین عبادت حقیقتاً دعا است؛ و روح عبادت به دعا بستگی دارد.[2]

دعا التجاء به سوی خدا، و صرف نظر کردن از سلسلهٔ اسباب و مسبَّبات، و عرض نیاز و احتیاج کردن بدون واسطه به مبدأ متعال است. خدا هم که همیشه بیدار و توانا و عالم است و از برآوردن حاجت عاجز نیست، و از درک مطلبی که انسان از ساحت مقدّس او تقاضا می‌کند، جاهل نیست. ولیکن دعا شرایطی دارد که انسان باید رعایت کند. شرایطی برای دعا در دو شب قبل ذکر شد که الحمدلله امید است که غالب آن شرایط امشب هم در ما متحقّق باشد.

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۲، ص ٤٦٨.

[2] رجوع شود به ص ۱۵۷.

امشب از نقطهٔ نظر مزیّت بر دو شب گذشته افضلیّت دارد؛ چون بنابر ظنّ نزدیک به یقین، شب قدر است! و شب قدر طبق نصّ قرآن: ﴿از هزار ماه بهتر است!﴾،[1] و شبی است که ملائکه از عالم ملکوت به آسمان دنیا نازل می‌شوند و مقدّرات سال را خدمت امام زمان عجّل اللّه فرجَه الشّریف عرضه می‌دارند؛ لذا در این شب دعای به وجود مقدّس حضرت امام زمان مستحب مؤکّد است، و خوب است مؤمنین دائماً این دعا را بخوانند:

اللّهمّ کُن لِولیّکَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ عَلیهِ و عَلیٰ آبائِهِ فی هذه السّاعةِ و فی کُلِّ ساعَةٍ وَلیًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا، حَتّیٰ تُسکِنَهُ أرضَکَ طَوعًا و تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا.[2]

مقدّرات سال برای هر فردی از افراد امشب معیّن می‌شود؛ لذا اگر انسان در امشب کاری کند، توبه‌ای، انابه‌ای، دعایی و تغییر حالی، آن مقدّرات قبل از حتمیّت یافتن، تغییر می‌کند.

﴿إِنَّ ٱللَهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّیٰ یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾؛[3] «فقط اگر صفات باطنی انسان تغییر کند، خدا مقدّرات انسان را عوض می‌کند.»

قلوب اگر با نفاق، بخل، حرص، شرک، خود بینی و خود پرستی توأم باشد، مقدّرات انسان طبق همین قلب‌های آلوده و سیاه به‌نحوی مقدّر خواهد شد؛ و اگر وجههٔ قلب تغییر و تبدیل پیدا کرد و این خصوصیّاتش مبدّل به توحید و صفا و انفاق و ایثار و گذشت و عبودیّت و حال ذُلّ و مسکنت نسبت به ساحت پروردگار شد، مقدّرات چیز دیگری خواهد شد.

تغییر مقدّرات انسان به‌واسطهٔ دعا

روایت عجیبی است:

حضرت صادق علیه السّلام می‌فرماید: «دعا آنچه مقدّر شده است و مقدّر نشده است، تغییر می‌دهد!»

عرض می‌کند: «یا ابن‌رسول‌اللّه، درست است که آنچه را مقدّر شده است تغییر می‌دهد؛ ولی چگونه آنچه را مقدّر نشده است تغییر می‌دهد؟!»

حضرت می‌فرمایند: «نمی‌گذارد که مقدّر بشود.»[4]

یعنی دعا آن بلایی را که مقدّر شده است عوض می‌کند و جلوی آن بلایی را که مقدّر نشده است می‌گیرد و دیگر تغییر بلا هم نمی‌شود. و لذا از حضرت رسول اکرم روایت است که می‌فرماید:

وقتی بر فردی می‌خواهد بلا نازل شود (مانند مرغی همین‌طور در طَیَران و در گردش است تا ببیند دعایی می‌کند یا نه)، اگر دعا کند برمی‌گردد و اگر دعا نکند می‌نشیند.[5]

---

[1] سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

[2] *الکافی*، ج ٤، ص ١٦٢.

[3] سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

[4] *الکافی*، ج ۲، ص ٤٦٩.

[5] *مرآة العقول*، ج ۱۲، ص ١٦.

چون کلید تمام اسباب به دست خدا است و دعا تقاضا کردن و التماس کردن از خدا است و خدای توانای قادر، قادر بر هرگونه تقدیری است، درحالی‌که تمام مقدّرات به دست او است؛ پس او مقدِّرِ مقدَّرات و مغیِّر مقدَّرات است.

کیفیّت دعا در شب قدر و نحوهٔ تحصیل شرایط استجابت

امشب که شب قدر است، شب خیلی مهمی است و اگر انسان حال دعا و توبه داشته باشد، در دوران سال آتیه مؤثّر است؛ یعنی امشب برای دورانِ امتداد این سالی که انسان تا شب قدر آتیه در پیش دارد، یک قِسم تقدیراتی می‌شود: ایمان انسان کامل می‌شود، روحانیّت پیدا می‌کند، صفا پیدا می‌کند، علمش زیاد می‌شود، یقینش زیاد می‌شود، از معصیت اجتناب می‌کند، به طاعت می‌پیوندد، خداوند به او انشراح صدر می‌دهد، به او سلامت مزاج می‌دهد، به او سلامت فکر می‌دهد، به عمر و به مال و به ناموس او برکت می‌دهد؛ و اینها چیزهای خیلی مهمّی است که به‌واسطهٔ دعا می‌تواند این یک سال انسان را تأمین کند.

عرض شد که بسیاری از شرایط دعا در ما جمع است؛ مثلاً: بعد از این روزه‌ای که گرفته‌ایم، در مکان مقدّسی که مسجد است جمع شده‌ایم، وقت هم بهترین وقت‌ها است: ﴿لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾.[1]

امشب شب ولایت و شب امام زمان است، و ما هم که همه ادّعا می‌کنیم که از شیعیان و پیروان آن حضرت هستیم و انتظار مقدم آن حضرت را داریم و یگانه اتّکایمان به آن حضرت است؛ و از طرف دیگر، صلوات فرستاده‌ایم و بعد از دعا هم صلوات می‌فرستیم، و خداوند که این دو طرف دعا را مستجاب می‌کند، وسطش را هم مستجاب می‌کند؛[2] و باید از روی یقین و جِدّ از خدا بخواهیم و مطمئن باشیم که خداوند علیّ أعلیٰ خلاف وعده نمی‌کند و خودش گفته است:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ﴾.[3]

و داعی ندارد که مخالفت کند. بنده را دعوت کند که بیا دعا کن، و بنده دعا کند و او اعتنایی نکند! در خدا چنین صفتی نیست؛ بنابراین انسان با جدّیت از خدا مطلبش را می‌خواهد.

انسان باید عافیت بخواهد! عافیت از همه‌چیز بهتر است؛ عافیت، قبولی است، کارنامهٔ قبولی است، فلاح و رستگاری است و از همهٔ چیزها بهتر است! اگر انسان مال زیاد بخواهد چه فایده‌ای برای او دارد؟! اگر شوکت بخواهد، اعتبار بخواهد، جاه بخواهد و... به درد نمی‌خورد! چیزهای اصیلی هست که آنها به درد انسان می‌خورد تا انسان دنبال آنها برود؛ امّا اینکه اینها در ضمن آن پیدا شوند یا نشوند، خیلی مهم نیست. لذا در روایت داریم:

---

[1] سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

[2] *الکافی*، ج ۲، ص ٤٩٤.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۱۸٦.

بهترین چیزی که در شب قدر از خدا تقاضا کنید عافیت است؛ آن را بخواهید![1]

برخی از اسباب عدم استجابت دعا

یکی از شرایط دعا این است که انسان دعایی برخلاف مقتضیات ناموس عالم کَون نکند. وقتی خداوند علیّ أعلیٰ برای امری یک راهی معیّن کرده است، انسان باید آن راه را برود! در خانه بنشیند و در را بر روی خود ببندد و بگوید: خدایا، به من روزی بده! خدا این کار را دوست ندارد، خدا آدم تنبل را دوست ندارد! پیغمبرش گفته است:

الکادُّ علیٰ عیالِهِ کالمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّه![2] الکاسِبُ حَبیبُ اللّه![3]

«کسی را که برای عیالاتش زحمت بکشد و نان حلال تهیّه کند مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده است! و خدا او را دوست دارد!»

اگر انسان تنبلی کند و در خانه بنشیند و در را هم ببندد و بگوید: خدا به من روزی بده! اصلاً خدا این قسم نشستن را مغبوض می‌دارد و این جِلسه محبوب خدا نیست. خدا راه معیّن کرده است؛ انسان باید دنبال کار برود و کاسبی و ارتزاق کند، و هرکسی باید به کسبی مشغول باشد و کسب را هم باید طبق وظیفه‌ای که دارد انجام بدهد؛ البتّه روزی را از خدا بخواهد، نه از کسب!

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند:

پنج طائفه دعایشان مستجاب نمی‌شود:

اوّل: آن کسی که یک زن بد عملی دارد و می‌تواند او را طلاق بدهد یا اصلاح کند؛ ولی نمی‌کند، و دائم دعا می‌کند که خدایا او را درست کن!

دوّم: کسی که غلام گریز پا دارد و او را نمی‌فروشد و می‌گوید: خدایا او را اصلاح کن!

سوّم: کسی که از زیر دیوار شکسته عبور می‌کند یا زیر آن می‌نشیند و می‌گوید: خدایا این را بر سر من خراب نکن!

خُب برخیز و برو جای دیگری بنشین، یا از زیر دیوار شکسته عبور نکن!

چهارم: آن کسی که قرض می‌دهد و برای قرضش شاهد نمی‌گیرد و آن طرف هم در دادن قرض این شخص مساهله و مماطله می‌کند، و این دعا می‌کند که خدایا قرض مرا ادا کند!

خُب چرا شاهد نگرفتی؟! چرا کتابت نکردی و ننوشتی؟! مگر قرآن نگفت: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَٱكْتُبُوهُ﴾؛[4] «[درمقابل] قرضی که می‌دهید قبض بگیرید، رسید

---

[1] *المعجم الأوسط*، طبرانی، ج ۳، ص ٦٦؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۷، ص ٤٥٨.

[2] *الکافی*، ج ۵، ص ۸۸.

[3] *روح المعانی*، آلوسی، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ *مواهب الرّحمٰن*، سبزواری، ج ۳، ص ۱۷۰؛ منسوب به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم.

[4] ٤ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

بگیرید، شاهد بگیرید، نوشته بگیرید و امضا بگیرید!»

پنجم: کسی که در خانه بنشیند و در را بر روی خود ببندد و بگوید: خدایا روزی مرا برسان![1]

البتّه حضرت این پنج قسم را به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند، ولی مصادیق زیادی دارد.

خلاصه عالم، عالم حرکت است، عالم کار است، عالم کَون و فساد است، و انسان باید از راهش به دنبال مقاصد خود برود و از خدا تقاضا کند که در این کار، خیر و برکت را مقدّر کند!

عدم استجابت دعا به‌واسطهٔ نفاق بین گفتار و قلب انسان

امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبه‌ای که می‌خواندند، فرمودند:

من از هفت طایفه به خدا پناه می‌برم:

اوّل: عالمی که بلغزد؛

انسان باید از این به خدا پناه ببرد! چون معنای علم، استوار کردن عالِم بر عمل است، و عالمی که علم داشته باشد و پایش بلغزد، این از خیلی از مطالب کشف می‌کند! حضرت می‌فرماید: «من به خدا پناه می‌برم!»

دوّم: عابدی که از عبادت خسته بشود و به ستوه بیاید؛

از این هم باید به خدا پناه برد! چون عبادت، مناجات و گفت و شنود با پروردگار است، و عبادت لذّت دارد و عنوان اکراه و خستگی ندارد؛ پس عابدی که عبادت کند تا به سر حدّ خستگی برسد آن دیگر عبادت نیست، آن ملعبهٔ شیطان است! و انسان واقعاً باید از او به خدا پناه ببرد!

سوم: مؤمنی که محتاج بشود؛

مؤمن یعنی مؤمن به خدا! مؤمن به خدا را با احتیاج چه‌کار؟! احتیاج به غیر خدا در عین ایمان به خدا چه معنایی دارد؟!

چهارم: امینی که خیانت بورزد؛

پنجم: توانگری که فقیر بگردد؛

ششم: عزیزی که ذلیل بشود؛

هفتم: فقیری که رنجور و بینوا بشود.

شخصی برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چرا ما هرچه دعا می‌کنیم دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ مگر خدا به ما وعده نفرموده است که ﴿دعا کنید و من دعاي شما را مستجاب مي‌کنم﴾؟!

حضرت فرمود:

بله، ولی شما به هشت علّت خیانت می‌ورزید و بین گفتار شما و قلب شما هماهنگی نیست:

---

[1] *الخصال*، ج ۱، ص ۲۹۹.

اوّل: می‌گویید که ما به خدا ایمان داریم، ولی طبق ایمان به خدا رفتار نمی‌کنید!

دوّم: می‌گویید که ما به پیغمبر ایمان داریم و او فرستادهٔ خدا است و گفتهٔ او گفتهٔ خدا است، ولی بر طبق سنّت و فرمایش او رفتار نمی‌کنید!

سوّم: می‌گویید که قرآن کتاب ما و کتاب عمل ما است، ولی به قرآن اعتنا ندارید و به آن عمل نمی‌کنید!

چهارم: می‌گویید که ما از آتش جهنّم گریزانیم، ولی اعمالی انجام می‌دهید که به آتش نزدیک می‌شوید، پس ترس شما از آتش کجا است؟!

پنجم: می‌گویید که ما بهشت را دوست داریم، ولی اعمالی می‌کنید که از بهشت دور می‌شوید، پس دوستی شما به بهشت کجا است؟!

ششم: وفای به عهد نمی‌کنید، آن‌وقت توقّع دارید که خداوند علیّ أعلیٰ به عهد شما وفا بکند!

هفتم: می‌گویید که ما شیطان را لعن می‌کنیم و از شیطان متنفّر و منزجریم، ولی دائماً اعمالی انجام می‌دهید که باب رفاقت و دوستی را با او باز می‌کنید!

هشتم: عیب خود را مخفی می‌کنید، ولی عیب مردم را آشکار!

به این هشت علّت، خیانت می‌ورزید! بنابراین هنگامی که دعا می‌کنید، آن حال خواست و دعایی که دارید، خلاف آن زمینهٔ قلبی شما است.[1]

می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» آخر اصلاح مترتّب بر اموری است، همان وقتی که می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» راضی نیستید که زیر بنای اصلاح، عملی بشود و می‌گویید که عملی نشود! پس لفظ حکایت می‌کند که ما را اصلاح کن، ولی قلب می‌گوید که اصلاح نکن! و بین زبان و قلب هماهنگی نیست.

می‌گویید: «خدایا، ما را به بهشت ببر!» بهشت رفتن مستلزم عمل صالح است، مستلزم صدق است، مستلزم مجاهده است، مستلزم امر به معروف و نهی از منکر است، مستلزم حسّ دینی داشتن است و مستلزم غیرت دینی داشتن است؛ ولی می‌گویید که ما اینها را نمی‌خواهیم، امّا ما را به بهشت ببر! خب این نمی‌شود! ما از جهنّم گریزانیم؛ ولی با همین شرایط فعلی می‌خواهیم گریزان باشیم، بدون اینکه تغییری در روحیّهٔ ما پیدا بشود، خب خدا هم می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾؛[2]

«اصلاً خداوند سنّتش بر این قرار گرفته است که عالم خارج را اصلاح نکند مگر اینکه صفات نفسانی مردم اصلاح بشود؛ اگر مردم خوب بشوند عالم خارج هم خوب می‌شود و نعمت زیاد می‌شود، ولی اگر بد بشوند، تغییر می‌کند و نقمت می‌آید و جای نعمت‌ها را می‌گیرد.»

---

[1] *أعلام الدّین*، دیلمی، ص ۲۶۹.

[2] سوره أنفال (۸) آیه ۵۳.

استجابت دعا در حال اضطرار و انقطاع

بنابراین انسان باید دعا کند و بخواهد و خود را آماده کند و آنچه زیر بنای پیدایش اصلاح، و مقدّمه و مُعِدّ برای صلاح است، آن را هم در خود ایجاد کند و زمینه را برای استجابت دعا درست کند؛ آن‌وقت دعا حتماً مستجاب می‌شود. وقتی دل پاک شد و انسان نسبت به پروردگار ملتجی شد و از او تقاضا کرد، خداوند برمی‌آورد؛ و این معنای اضطرار است:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾.[1]

حال اضطرار یعنی حال انقطاع. مؤمن در هر حالی که خدا را مؤثّر ببیند، منقطع به خدا است، لذا همهٔ دعاهای او مستجاب است. کسانی که مستجاب‌الدّعوه هستند چنین حالی دارند.

امّا افرادی که در این حال نیستند، زبانشان تقاضا می‌کند ولی قلبشان عقب می‌زند و ردّ می‌کند، لذا یک لقلقهٔ لسان بیشتر نیست و هرچه دعا کنند، نتیجه ندارد؛ چون دعا نیست. امّا اگر انسان واقعاً از روی جِد، پیش خدا بیاید و بگوید: «خدایا، من می‌خواهم!» و برای انسان خبر بیاورند که دعایت مستجاب نمی‌شود، انسان باید جواب بدهد که اگر دعای من مستجاب نمی‌شود، من دنبال چه کسی بروم؟! خدا برای ما یک خدای دیگری درست کند و ما را به او بسپارد، ما سراغ آن خدا می‌رویم! ولی ما خدای دیگری که نداریم و خدا منحصر به این خدا است، پس باید سراغ این خدا بیاییم!

اگر به انسان بگویند: «تو قابلیّت نداری که دعایت مستجاب بشود!» انسان باید جواب بدهد که مگر آن کسانی که قابلیّت دارند، قابلیّت را از کجا آورده‌اند؟ خدا به آنها داده است! پس خدا به ما هم می‌تواند قابلیّت بدهد.

اگر بگویند: «این‌قدر معصیت کردی که معصیت‌های تو دیگر قابل آمرزش نیست!» انسان باید جواب بدهد که چرا قابل آمرزش نیست؟ گناه بزرگ‌تر است یا مغفرت پروردگار نسبت به این گناهانی که ما انجام داده‌ایم؟!

خلاصه، هر وسوسه‌ای که شیطان بکند، انسان باید راهی در مقابلش پیدا کند؛ چون مخلوقِ خدا و معلّق بر خدا است و قیّومش خدا است. این بنده تمام بارها را بر ساحت مقدّس پروردگار می‌اندازد و او خودش بر عهده گرفته است که دعا را مستجاب کند. ولیکن اگر انسان را عقب زدند، نباید دست بردارد! باید محکم برود! اگر انسان را از این در رد می‌کنند، به درِ دیگر برود؛ از آن در ردّ می‌کنند، به درِ دیگر و... . انسان باید سراغ صاحب‌خانه برود؛ چون صاحب‌خانه یک نفر بیشتر نیست، دوتا صاحب‌خانه نیست و دوتا خانه هم نیست!

سعهٔ عفو و رحمت الهی در حکایت پذیرش توبهٔ نصوح جوان فاجر

در *تفسیر صافی* در ذیل آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا۟ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ

---

[1] سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲.

فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾[1] وارد است:

مَعاذ بن جَبَل یک روز خدمت رسول اکرم در مسجد آمد و عرض کرد: یا رسول‌اللَه، جوانی دم در است که مانند ابر بهار گریه می‌کند و می‌خواهد خدمت شما مشرّف بشود، اجازه می‌دهید که من او را خدمت شما بیاورم؟

حضرت فرمودند: «او را بیاور!» معاذ رفت و آن جوان را آورد.

حضرت دیدند حالش خیلی خیلی متغیّر است و همین‌طور دارد گریه می‌کند و با خود زمزمه و مناجات می‌کند! حضرت فرمودند: «وَیحَک! چرا حالت این‌طور است؟ چرا این‌قدر گریه می‌کنی؟!»

عرض کرد: «یا رسول‌اللَه! گناهان خیلی خیلی مهمی انجام داده‌ام و می‌دانم که خدای علیّ أعلیٰ مرا نمی‌آمرزد! و اگر به بعضی از آن گناهان بخواهد مرا بگیرد، کافی است که مرا در جهنّم بیندازد؛ و می‌بینم که به‌زودی مرا خواهد گرفت!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟» عرض کرد: «گناه من!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا این زمین و بیابان‌ها و درخت‌ها و دریاها؟» عرض کرد: «گناه من!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا خورشید، ماه، ستارگان، کرسی و عرش پروردگار؟» گفت: «یا رسول‌اللَه، گناه من!»

معاذ می‌گوید: حضرت حالشان به شِبه حال غضب تغییر کرد و به او گفتند: «وَیحَک! گناه تو بزرگ‌تر است یا خدای تو؟!» به سجده افتاد و گفت: «سبحانَ ربّی! سبحانَ ربّی! خدای من بزرگ‌تر است! چیزی از خدای من بزرگ‌تر نیست!»

حضرت فرمودند: «گناه بزرگ را مگر کسی جز خدای بزرگ می‌تواند ببخشد؟!» عرض کرد: «نه!»

مدّتی همین‌طور به حال سکوت گذشت، بعد حضرت فرمودند: «خُب ای جوان، ما را به بعضی از گناهانت خبر می‌دهی؟»

عرض کرد: «بله یا رسول‌اللَه! من هفت سال شُغلم کفن‌دزدی بود! شب در میان قبرستان می‌آمدم و قبر را می‌شکافتم و کفن مرده‌هایی را که تازه دفن کرده بودند، می‌دزدیدم. بعد از هفت سال یک شب دختری از انصار فوت کرد و او را دفن کردند. من شب برای دزدیدن کفن او در میان قبرستان آمدم و قبر او را شکافتم، بدن او را بیرون آوردم و کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند؛ کفن را که می‌بردم شیطان با من وسوسه کرد و گفت که نمی‌بینی چه هیکلی دارد و چقدر این دختر زیبا است! آمدم و با او عمل زشت انجام دادم.»

حضرت فرمودند: «برو بیرون ای فاسد! برو! برو! نَعوذُ باللَه! نَعوذُ باللَه! الآن آتشِ تو مرا دارد می‌گیرد! برو بیرون! برو بیرون!» با دست اشاره کردند و این جوان از در مسجد خارج شد.

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵.

او که پیغمبر رحمت است! خودش می‌گوید: «خداوند گناه را می‌آمرزد ولو به اندازهٔ عرش خدا باشد!» ولیکن اینکه جوان را دارد بیرون می‌کند، یعنی چه؟ یعنی این گناه گناهی نیست که اینجا بیایی و بگویی: «أستَغفِرُ اللَه!» بلکه باید تمام آثار سوء این گناه از کینونتِ وجودت خارج بشود تا پاک بشوی و گناهت آمرزیده بشود.

حضرت اشاره کردند و فرمودند: «برو بیرون! برو بیرون!» جوان از در مسجد بیرون رفت و گفت: «خدایا، پیش پیغمبر رحمتت آمدیم و او هم ما را بیرون کرد! پس کجا برویم؟» مقداری آذوقهٔ مختصر تهیّه کرد و بیرون مدینه در بالای کوهی رفت و آنجا در بین دو سنگ، محلّی برای خودش معیّن کرد و چهل شبانه‌روز مشغول عبادت و گریه و زاری شد.

در روایت داریم که بدنش مثل یک استخوان شد، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آن‌قدر گریه می‌کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می‌شدند و مرغ‌ها بر او رقّت می‌کردند، دست‌هایش را هم با غُل به گردن می‌بست و خود را روی خاک می‌مالید [و می‌گفت]:

«خدایا، گناهی که کرده‌ام از روی جهالت بوده است! کار زشتی بوده است، امّا حالا پشیمانم! سراغ پیغمبرت آمدم و پیغمبر رحمتت هم من را مأیوس کرد! کجا بروم؟ ای پروردگارم، سراغ تو آمده‌ام! گناه مرا می‌آمرزی یا نمی‌آمرزی؟!»

بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد: «پروردگارا! اگرگناه من آمرزیده شده است، به پیغمبرت خبر بده تا به من اطّلاع بدهد؛ و اگر آمرزیده نشده است بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم، آتشی بفرست تا همین الآن مرا محترق کند و از بین ببرد.»

بعد از چهل روز دعا کردن، جبرائیل بر پیغمبر نازل شد:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا۟ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا۟ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا۟ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُو۟لَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ﴾؛[1]

«آن کسانی که فاحشه و کار بسیار زشتی انجام دادند، یا بر نفس‌های خود ستم کردند و حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گریند و استغفار می‌کنند، و کیست غیر از خدا که گناهان را بیامرزد؟! و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعدهٔ بهشت داد، بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی روان است! و أحسنت به این عمل‌کنندگانی که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست برنمی‌دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد!»

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: «چه کسی از آن جوان خبر دارد؟»

مَعاذ بن جَبَل خدمت حضرت آمد و گفت: «یا رسول‌اللَه! از آن روز تا به‌حال، رفته است و می‌گویند که

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است!»

حضرت گفتند: «به سراغ او برویم.» حضرت حرکت کردند، معاذ بن جبل و جماعتی از اصحاب هم آمدند، و همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه به آن کوهی که معاذ نشان داد، رسیدند. حضرت با همهٔ اصحاب بالا رفتند و جوان را دیدند؛ امّا چه جوانی! اصلاً مشابهتی با آن جوان سابق ندارد؛ آفتاب صورتش را سیاه کرده است، چشم‌هایش از شدّت گریه ورم و آماس کرده است، پوست بدنش تغییر کرده است، لاغر شده است، دست‌های خود را به گردن بسته است و می‌گوید:

«إلَهی هذا عبدُکَ بُهلولٌ و بَینَ یَدَیکَ مَغلولٌ؛ خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نا فهم است و خود را در بین دست قدرت تو زنجیرکرده است؛ هر کاری می‌خواهی با او بکن!»

دیدند که وحوش اطراف او جمع شده‌اند و به حال او رقّت می‌کنند، مرغان می‌آیند و به حال او رقّت می‌کنند، حضرت خودشان آمدند و گفتند: «یا بُهلولُ أَبشِرْ! ای بهلول آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی و خوب تدارک کردی و آن ریشهٔ گناه را از قلبت پاک کردی!»

خودشان رفتند و با دست شریف خود غُل را از گردنش باز کردند و دستور دادند اصحاب آب آوردند و صورتش را شستند و حضرت به او محبّت و مهربانی کردند و فرمودند: ﴿لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾؛[1] «توبه‌کنندگان باید این‌طور توبه کنند و این‌طور عمل کنند!» و این جوانی بود که آن روز که پیش من آمد سرا پای او آتش بود، ولی او با این گریه‌ها و این مناجات‌ها و با این توبه، تدارک کرد و تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد!»

آیه نازل شد: ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾؛[2] «برای او مغفرت خدا است و خدای علیّ أعلیٰ بهشت‌هایی برای او مُعَدّ و مهیّا فرموده است که نهرهایی در زیر آن بهشت‌ها جاری است.»[3]

حالا ما همه اجمالاً دارای گناه هستیم؛ کم و بیش و هر کس به اندازهٔ خود! در این شب قدر، اوّلاً باید توبه کنیم تا گناهان پاک بشود، وقتی گناه پاک بشود مقدّرات عوض می‌شود؛ انسان اوّل باید آب لجن حوض را بکشد و بیرون بریزد تا آب تازه به‌جای آن آب بریزد، اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند، فایده نمی‌کند! پس اوّل باید توبه کرد و اوّل باید طهارت کرد.

شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات، خَرام ***

*** تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده[4] اوّل طهارت است و بعد دعا کردن.

امشب شب قدر است و ما در این مسجد جمع شده‌ایم و مشغول نماز و ذکر خدا و لبّیک و دعا

---

[1] سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۶.

[3] *تفسیر الصّافی*، ج ۱، ص ۳۸۲، به نقل از *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۴۲.

[4] *دیوان حافظ* (قزوینی)، ص ۴۸۶، غزل ۴۲۳.

هستیم، و این کاری بود که از دست ما برمی‌آمد و دیگر بیشتر از این برنمی‌آید! و ما هم چیزهایی می‌خواهیم و اشتها داریم: مغفرت می‌خواهیم، بهشت می‌خواهیم، آمرزش گناهان می‌خواهیم، معرفت می‌خواهیم، آنچه خدا به پیغمبرش وعده داده است می‌خواهیم، سعادت می‌خواهیم، خیر دنیا و آخرت می‌خواهیم، عافیت دارَین می‌خواهیم و حسن عاقبت می‌خواهیم! اینها خوب است و همه هم باید بخواهند! یک توبهٔ اجمالی کنید و بعد هم اینها را از خدا بخواهید!

شب زیارتی سیّدالشّهدا علیه السّلام هم هست،[1] حالا می‌خواهید از اینجا با همدیگر کربلا برویم و زیارتی کنیم؛ «بُعد منزل نبوَد در سفر روحانی!»[2] آن‌وقت بعد از اینکه زیارت کردید، در بالای سرِ حضرت بایستید و آنجا توبه کنید و دعا کنید!

یا می‌خواهید اوّل کوفه و نجف اشرف برویم و آنجا را زیارت کنیم؛ به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام در کوفه برویم، تاریک است، شاید حسنین در را به روی ما باز کنند و ما هم در آن اطاق امیرالمؤمنین برویم و جای خالی امیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافتهٔ آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهیم که از همهٔ گناهان ما بگذرد! و دل‌های ما را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منوّر کند! آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام اجازه بگیریم و بگوییم که ای آقازادگان محترم، ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه می‌دهید؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و رحمتند، در دنیا برای باز کردن راه‌های خیر و رحمت آمده‌اند، چگونه می‌شود در را به روی ما ببندند؟! ما در اطاق امیرالمؤمنین وارد شویم، اطاق تاریک است! آنجا دست‌های خود را به دعا بلند کنیم و بگوییم: «إلَهی العَفو!»

---

[1] *کامل الزّیارات*، ص ۱۸٤.

[2] *دیوان حافظ* (قزوینی)، ص ۵۲۷، غزل ٤۷۲.